گفت‌وگوی «جوان» با مادر و همسر شهید ثاقب حیدر ملقب به کربلا

می‌خواهیم کربلایی دیگر برپا کنیم

■ صغری خیل فرهنگ

قرارمان برای دیدار با خانواده شهیدی از لشکر زینبیون در مسجد مقدس جمکران فراهم می‌شود. ساعتی به انتظار می‌نشینم تا خانواده شهید ثاقب حیدر از راه برسند. وقتی از دور می‌بینمشان دلم برای غربت و مظلومیت و گمنامی زینبیون می‌گیرد. در شبستان کربلای مسجد جمکران نشستن و از شهید کربلای زینبیون شنیدن هم برای خودش عالمی دارد. مادر و پدر شهید، همسر و طفل چهار ماهه‌اش تسکینه زینب، مادر همسر و خواهرها همه از پاکستان آمده‌اند. اما کمی دیر می‌رسند! خبر مجروحیت ثاقب همه را به ایران می‌کشاند تا در بیمارستان به عیادتش بروند، اما وقتی پا در خاک ایران می‌گذارند این خبر شهادت ثاقب است که بی‌تابشان می‌کند. شهید ثاقب حیدر یکی از زبده‌ترین‌های لشکر زینبیون بود. کنار خانواده‌اش می‌نشینم و خانم اعتمادی مترجممان صحبت‌های خانواده را از زبان پشتو به فارسی برمی‌گرداند. شاید چیز زیادی از زبانشان متوجه نشوم اما بغض‌ها و اشک‌ها و حالات صورتشان گواه همان چیزهایی است که ترجمه می‌شود. ابتدای همکلامی‌مان خانواده شهید ثاقب شهادت فرزندشان را به محضر امام خامنه‌ای تبریک و تسلیت می‌گویند. خانواده‌ای که به خاطر حضورشان در پاکستان از ذکر نامشان معذوریم.

■ **مادر شهید**

ثاقب حیدر کربلا

مادر سه دختر و دو پسر هستم. عاقبت به‌خیری بچه‌ها برای من و پدرشان خیلی مهم بود. زمانی که ثاقب را باردار شدم، همسرم بسیار به من سفارش می‌کرد که حواست به لقمه‌ای که می‌خوری باشد، به حلال بودنش اطمینان پیدا کن، در مجلس غیبت و تهمت ننشین و بدگویی کسی را نکن. تا زمان به دنیا آمدنش من مراقب بودم. دعا و اعمال مستحب زیادی را انجام می‌دادم. وقتی هم که ثاقب به دنیا آمد، پدرش از من خواست تا آنجا که می‌توانم به حسینیه بروم و نوزادم را در حسینیه شیر بدهم. می‌گفت حضور در حسینیه از لحاظ ایمانی و معنوی به فرزندمان کمک خواهد کرد. امروز که مادر شهید شده‌ام متوجه سفارش‌های همسرم در مورد تربیت ثاقب شده‌ام. خدا را شاکرم که همه آن ملاحظات و مراقبت‌ها اینگونه ثمر داد. به یاد دارم وقتی ثاقب کودک بود هر روز عصر همه دوستانش را جمع می‌کرد و دسته عزاداری ابا عبدالله(ع) به راه می‌انداخت و برای بچه‌ها مداحی می‌کرد.

■ **جانباز ۱۳ساله**

پسرم ۱۳ سال بیشتر نداشت که کمر همت بست برای جهاد با دشمنان اسلام. از سال ۲۰۰۷ و با شروع جنگ در پاراچنار پسرم آرام نگرفت و سلوک جهادی‌اش آغاز شد. وهابی‌ها به آزار و اذیت شیعیان منطقه می‌پرداختند و به مقدساتشان توهین می‌کردند. ثاقب در همان اوایل ماجرای توهین وهابی‌ها به ساحت اهل بیت، خونش به جوش آمد. ۴۵ نفر از بچه‌های بسیج پاراچنار را جمع کرد و رفتند سمت مسجد ضراری که در مرکز شهر بود تا در مقابل وهابی‌ها بایستند. پسرم موقع ورود به مسجد توسط نیروهای نظامی تیر خورد و دو شبانه‌روز در جوی فاضلاب افتاد تا اینکه بنده خدایی از شیعیان به کمکش رفت و پسرم اولین جانبازی‌اش را در ۱۳ سالگی به دست آورد.

■ **مجاهد پاراچنار**

ما از زمان آبا و اجدادمان در پاراچنار با وهابیت بر سر مسئله اهل بیت(ع) و علوی بودنمان در جنگ بوده و هستیم. بر سر همان مسئله توهین به امام حسین(ع) حدود چهار سال جنگ ما طول کشید و نزدیک به ۳ هزار نفر شهید دادیم و خانه‌های زیادی از شیعیان ویران شد. پسرم در همه سنگرهای جنگ از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ حضور داشت. پدرش از شاگردان شهید عارف حسینی بود و پسرم را با تفکر انقلابی و جهادی آشنا کرد. ثاقب در مدت سال‌ها حضورش در جنگ بارها جانباز شد.

■ **کار در امارات**

ثاقب در هر جنگی که اتفاق می‌افتاد شرکت می‌کرد. وقتی مدرک سوم دبیرستانش را گرفت، پدرش او را به امارات فرستاد تا در آنجا مشغول به کار شود. اما کمی بعد وقتی شنید یک عده از وهابی‌ها به یکی از روستاهای پاراچنار حمله کرده و آن روستا را محاصره کرده‌اند، کار و زندگی‌اش را رها کرد و به پاراچنار بازگشت. صبح بود که متوجه حضورش در حیاط خانه شدم. می‌گفت: مادر این خانه با ما زیبا می‌شود. من هم گفتم خدا کند بمانی. رفت و جنگید و زخمی برگشت. اما اجازه ندادند که وهابیت قدم بر خاک روستا بگذارند.

■ **آرزوی دیدار با رهبری**

پسرم از همان دوران کودکی عاشق امام خمینی(ره) بود. عشقش به امام را از قاب عکس‌هایی که روی دیوار نصب می‌کرد درک می‌کردیم. خانواده ما یک خانواده مذهبی است. خانواده‌ای که موجودیت دینی و مکتبی‌اش را از انقلاب و امام خمینی(ره) به دست آورده است. همین باعث شد تا علقه خاصی به رهبری و ولایت فقیه در میان خانواده به وجود بیاید. درباره ارادت و علاقه ثاقب به امام خامنه‌ای (مدظله العالی) خاطره زیبایی برایتان روایت می‌کنم. زمانی که ثاقب می‌خواست از پاکستان به ایران برود به ما گفت من آرزو دارم برای یک بار هم که شده امام خامنه‌ای را زیارت کنم. تنها آرزویی که دارم همین است. پسرم از همه اعضای خانواده تقاضا کرد که برای رسیدن به این خواسته دعایش کنند.

■ **همسر شهید**

زندگی مشترک ۱۵ ماهه

وقتی ثاقب به دنیا آمد من یک سال داشتم. اما به خاطر سنت‌های مرسوم منطقه‌مان به نام هم شدیم. ما دخترعمو و پسرعمو هستیم. ایشان متولد سال ۱۳۷۲ بود و زمان شهادت ۲۴ سال داشت. من و ثاقب یک سال و سه ماه پیوند مشترک داشتیم و حاصل این زندگی عاشقانه که به شهادت همسرم ختم شد تولد دختری بود که امروز وارد ماه چهارم زندگی‌اش شده است.

■ **غیرت دینی**

من از همان ابتدا ثاقب را به عنوان یک جوان مجاهد می‌شناختم. ما با هم بزرگ شده بودیم. می‌دانستم با کسی زندگی می‌کنم که از دوران نوجوانی مقابل وهابیت و تروریست‌ها قد علم کرده است. همان ابتدا از آرزوی شهادتش برایم صحبت کرد. خودم دوست داشتم با کسی ازدواج کنم که غیرت دینی داشته باشد و همین غیرت دینی بود که او را تا مرزهای سوریه کشاند و مدافع حرم شد.

■ **دست‌های حنایی**

وقتی ثاقب نیت جهاد در جبهه مقاومت را کرد مانعش نشدم. زمانی که می‌خواست راهی ایران شود به من گفت شما خیلی زود به صحن حضرت معصومه(س) می‌آیی و روی جنازه من شیون می‌کنی. این را که گفت ته دلم خالی شد. نگران تنهایی‌ام شدم و به ثاقب گفتم: شما خاطر من را نمی‌خواهی، منی که هنوز دستانم به حنای روز عروسی‌ام رنگین است

> ثاقب وقتی در امارات کار می‌کرد حقوقش ماهانه به پول ایران ۱۰ میلیون تومان بود. اما وقتی خبر تجاوز تروریست‌های تکفیری را شنید، سوئیچ اتوبوس را زیر لاستیکش گذاشت و به ایران آمد. وقتی به ایران رسید با عمویش تماس گرفت و گفت من در ایران هستم و دیگر بازنمی‌گردم. برای همیشه خدانگهدار

نمی‌خواهی. شما خاطر پدرت را نمی‌خواهی. شما خاطر خواهرهایت را نمی‌خواهی. شما خاطر آن فرزندی که در انتظار به دنیا آمدنش هستیم را هم نمی‌خواهی؟ برو فقط احتیاط کن و جلو نرو.

ثاقب در جواب من گفت: من از تو سؤالی دارم. فرض کن آن دوستان و همرزمانی که با من در حال رزم هستند اگر اتفاقی برایشان بیفتد، شهید یا مجروح شوند، من به کمکشان نروم و پیکر و بدنشان را به عقب نیاورم؟ اجازه بدهم که پیکرشان دست تکفیری‌های داعشی بیفتد، می‌دانم که اگر بروم شاید کشته شوم. آیا واقعاً نباید بروم؟

نمی‌دانم ثاقب چگونه نحوه شهادتش را در این سؤال برای من روشن و واضح بیان کرد. همرزمانش می‌گفتند وقتی فرمانده حاج حیدر شهید شد، «کربلا» برای آوردن حاج حیدر جلو رفت و خودش را روی پیکر حاج حیدر انداخت تا شاید تیر و ترکش کمتری به بدن شهید اصابت کند. در نهایت زمانی که می‌خواست پیکر شهید حاج حیدر را به عقب بیاورد با اصابت تیر به قلبش به شهادت رسید.

■ **کربلا در کربلا ماند**

اینکه چرا همسرم نام جهادی کربلا را برای خودش انتخاب کرده بود باید به صحبت‌های فرمانده‌شان اشاره کنم. ایشان گفتند وقتی بچه‌های زینبیون هر کدام نامی جهادی انتخاب می‌کردند، عده‌ای نام فرزندانشان و عده‌ای دیگر از اسامی اصحاب اهل بیت(ع) انتخاب می‌کردند، اما شهید ثاقب نام جهادی «کربلا» را برای خودش انتخاب کرد. وقتی علتش را از ایشان پرسیدم گفت من می‌خواهم کربلایی دیگر برپا کنم و آن هم با منش و رفتاری کربلایی. بحق هم کربلایی به پا کرد و در کربلا جزای مجاهدت‌هایش را گرفت.

■ **وداع شیرین**

هرچند برایم دوری از او سخت بود اما تحمل کردم. چون می‌دانستم که این سختی در راه بی‌بی و اهل‌بیت(ع) است و شهادت آرزوی قلبی‌اش. من به خواسته همسرم احترام گذاشتم و از خودم ناراحتی و نگرانی بروز ندادم تا مبادا دلش بلرزد و مانع جهادش شوم. با خوشحالی با ایشان وداع کردم و به ثاقب گفتم تو عزیزی اما عزیزتر از شش ماهه ابا عبدالله الحسین(ع) که نیستی. تو عزیزی اما عزیزتر از سه ساله حسین(ع) که نیستی. بروید ان‌شاءالله عاقبت به‌خیر شوید.

■ **آخرین جمله**

ثاقب یک بار با من از سوریه تماس گرفت و گفت: من در جوار حرم حضرت زینب(س) هستم. چه می‌خواهی؟ گفتم سلام من را به خانم برسان. این آخرین صحبت من و ثاقب بود. دوستان همسرم به پدرش گفته بودند که در تمام سال‌هایی که ثاقب سعادت هم‌جواری با حرم عمه سادات را داشت هیچ‌گاه با حرم بی‌بی عکس نینداخت. می‌گفت نگران هستم که آقا ابوالفضل(ع) از دست من ناراحت شود، چون ایشان روی خواهرشان خیلی تعصب و غیرت دارند. می‌ترسم که آقا ناراحت شوند که به چه حقی عکس می‌گیرید. همرزمانش تعریف می‌کردند که ما همه جمع شده بودیم و هر کسی وصیت می‌کرد در زمان شهادت چه چیزی روی کفنش نوشته شود. یکی از بچه‌ها می‌گفت بنویسید یا زهرا(س) دیگری می‌گفت نام ابا عبدالله الحسین(ع) را روی کفنم بنویسید. آن دیگری می‌گفت روی کفنم بنویسید یا علی. وقتی نوبت ثاقب شد، گفت من می‌خواهم روی کفنم بنویسید یا زینب.

■ **مشرع بی‌بی**

ثاقب آنقدر که به بی‌بی علاقه و ارادت داشت، هیچ‌گاه نام حضرت زینب(س) را تنها نمی‌آورد. می‌گفت: «مشرع بی‌بی» یعنی بی‌بی بزرگ. به نظر من بی‌خود نیست که این مقام را از آن خود کرده است. دوستانش می‌گفتند یکی از وصیت‌هایش این بود که من دوست دارم و آرزو می‌کنم گمنام شوم و جنازه‌ام بازنگردد. دوست دارم مانند ابا عبدالله(ع) که سه روز پیکرشان بدون کفن روی زمین گرم کربلا مانده بود، حتی به اندازه همین سه روز مفقود بمانم و در انتها به آرزویش رسید و پیکرش به دست اشقیا افتاد و مفقودالاثر ماند.

■ **تسکینه زینب**

من منتظر تولد فرزندم بودم که همسرم راهی میدان جهاد شد. وقتی دخترم به دنیا آمد، ثاقب به خواب معلم روستا آمده و گفته بود که نام دخترم را تسکینه بگذارید. ما هم دیدیم نمی‌شود تسکینه خالی باشد پدرش که فدایی خانم زینب(س) است گفتیم ظلم است که نام تنها یادگارش را زینب نگذاریم و برای همین نام دخترم را تسکینه زینب

> وقتی ثاقب نیت جهاد در جبهه مقاومت را کرد مانعش نشدم. زمانی که می‌خواست راهی ایران شود به من گفت شما خیلی زود به صحن حضرت معصومه(س) می‌آیی و روی جنازه من شیون می‌کنی. این را که گفت ته دلم خالی شد. نگران تنهایی‌ام شدم و به ثاقب گفتم: شما خاطر من را نمی‌خواهی، منی که هنوز دستانم به حنای روز عروسی‌ام رنگین است

گذاشتیم. یعنی آرامش‌دهنده بی‌بی زینب(س). وقتی به ایران آمدم متوجه شدم ایشان بعد از شهادتش به خواب معلم روستا آمده است.

■ **قهرمان خانه**

پدر شهید به مادرم خبر شهادت را داد. اما مادر به خاطر شرایط جسمی من و برای اینکه آرام باشم حرفی نزد. مادرم به خانم زینب(س) گفته بود خانم جان از صبرت به من هم بده تا دخترم متوجه نشود. آنقدر فشار و استرس بر مادرم وارد شد که فلج شد. اما حرفی به من نزد. نمی‌توانست تکان بخورد. به خانم حضرت زینب(س) متوسل شده و گفته بود ۱۸ تن از محارم شما در کربلا شهید شدند و شما صبورانه کاخ یزید را به لرزه درآوردید. من هم از شما شفا می‌خواهم. کمی بعد حال مادر بهتر شد و توانست روی پاهایش بایستد. ثاقب نه فقط داماد بلکه پسر خانواده ما هم بود. به گفته مادرم او قهرمان خانه ما بود.

ما به بهانه اینکه همسرم مجروح است و در بیمارستان بستری است راهی ایران شدیم. اما در اینجا متوجه شهادت همسرم شدیم. به ما گفته شده بود که ایشان مجروح شده و ما باید برای عیادت ایشان به بیمارستان بیاییم. در مسیر تا رسیدن به ایران با خودم می‌گفتم وقتی ثاقب را دیدم دخترمان را در آغوشش می‌گذارم و می‌گویم از امروز هر جا که می‌روی دخترمان را هم با خودت می‌بری. هرطور که خودت هستی او را هم همان‌گونه تربیت کن. من نمی‌توانم مانند شما باشم.

■ **کربلایی دیگر**

ثاقب بین خواهر و مادر و بین اهل خانه ما تفاوتی قائل نبود. همسرم عاشق خواهرهایش بود. در آخرین وداع به خواهرش می‌گوید تو معصوم هستی دعا کن وقتی کربلای کوچک من به دنیا آمد مانند من فدایی حضرت زینب شود. دوست دارم کربلای دیگری متولد شود. ثاقب خیلی به خانم‌های بسیجی احترام می‌گذاشت و آرزو داشت یکی از خواهرهایش را به ایران بیاورد تا بتواند در بسیج اینجا فعالیت کند.

همسرم خیلی برای تربیت و پرورش دخترمان برنامه داشت. موقع رفتن از خانه به خواهرهایش گفت: دعا کنید که خدا به من یک کربلای کوچک بدهد که فدایی حضرت زینب(س) باشد. وقتی از شهادتش مطلع شدم و قم را دیدم خیلی دوست دارم که تسکینه زینب در قم در مرکز علم و مذهب بزرگ و تربیت شود؛ تربیتی مکتبی و دینی. دختری که غیرت دینی در وجودش جریان پیدا کند مانند پدرش.

■ **حقوق ۱۰ میلیون تومانی**

ثاقب وقتی در امارات کار می‌کرد حقوقش ماهانه به پول ایران ۱۰ میلیون تومان بود. اما وقتی خبر تجاوز تروریست‌های تکفیری را شنید، سوئیچ اتوبوس را زیر لاستیکش گذاشت و به ایران آمد. وقتی به ایران رسید با عمویش تماس گرفت و گفت من در ایران هستم و دیگر بازنمی‌گردم. برای همیشه خدانگهدار. عموی ثاقب با پدرش تماس می‌گیرد و می‌گوید ما این همه برای ثاقب هزینه کردیم و این کار و زندگی را برایش مهیا کردیم نمی‌دانیم چه شد که به همه دنیا پشت و پا زد و راهی ایران شد.

تسکینه زینب فرزند شهید ثاقب حیدر

همسرم به همین راحتی از مال دنیا و از همه تعلقاتش گذشت. وقتی شنید حرم عمه سادات در خطر است دیگر چیزی برایش مهم نبود. چشمانش را بر مال دنیا بست و رفت. وقتی از ایشان پرسیدند چرا نماندی و ماشینت را نفروختی و به کسی اطلاع ندادی پاسخ داد نگران بودم حتی لحظه‌ای درنگ و تعلل من باعث شود تکفیری‌ها به حرم نزدیک شوند آن وقت من دیگر نتوانم پاسخی به ابا عبدالله(ع) بدهم و شرمسار خواهم شد. الحق و الانصاف هم که خانم حضرت زینب(س) خوب از ایشان پذیرایی کرد؛ بی‌انصافی بود ثاقب به شهادت نمی‌رسید.

■ **می‌خواهم در قم بمانم**

من می‌خواهم شهید را به آرزویش برسانم و دخترم تسکینه زینب را آنطور که همسرم می‌خواهد تربیت کنم. دوست دارم در قم بمانم و تنها یادگار شهید تسکینه زینب با علوم حوزوی آشنا شود. آنطور که بهتر از پدر بدرخشد و نام پدر را به نحو احسنت بدرخشاند. من نمی‌دانم مسئولان امر چه کسانی هستند اما از آنها می‌خواهم امکان اسکانم را در ایران فراهم کنند. از روزنامه «جوان» هم به خاطر فرصتی که به ما برای گفت‌وگو داد تشکر می‌کنم. فرصتی که باعث شد ما از شهیدمان بگوییم و ایشان چون دیگر شهدای زینبی گمنام نمانند. ان‌شاءالله اجرتان با شهید کربلا باشد.

نمای نزدیک

خاطره‌ای از زبان شهید ثاقب حیدر

در منطقه کفر عبید که داعشی‌ها رفت و آمد داشتند، فرمانده به ما گفت که با ۲۰ نفر از زینبیون و ۱۰ نفر از بچه‌های سوری برویم و راه ترددشان را ببندیم. آنجا ما با ۲۰ نفر از زینبیون رفتیم و فقط با چهار نفر عملیات کردیم و کل آن منطقه را گرفتیم و تثبیت کردیم. یکی از فرمانده‌های زینبیون به نام مطهر حسین در آنجا شهید شد. الان اسم آن تپه‌ای که در آن عملیات کردیم به یاد این شهید بزرگ، تل مطهر است. «تکفیری‌ها ایمان ندارند و به همین خاطر بیشترشان از مرگ می‌ترسند، ولی ما ترسی از شهادت نداریم» و همین رمز فتوحات و شجاعت نیروهای مدافع حرم است. جانبازی و اسارت و شهادت برای آنها فرقی نمی‌کند.

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۵۰

جدول

از راست به چپ

■ ۱-هر سه ماه-فیلم معروف ابراهیم حاتمی کیا ■ ۲-دریا-ادا و اطوار-محل توقف خودروها ■ ۳-قسمت تاریک در طول روز-چوب قایق رانی-از ضمایر اشاره ■ ۴-عالم وفقیه دینی-تپه و پشته-کفش اسب-تکنیک ■ ۵-سرباز نیروی دریایی-قسمتی ژلاتینی بین عدسیه و شبکیه چشم-هواپیمای جنگی روس ■ ۶-نوعی آچار-باد ملایم-چیز ■ ۷-ازماه های فرنگی-طبق فلزی-کجاست-ظرف قدیمی نفت ■ ۸-خرقه درویشان که وصله زیاد به آن زده باشند-گازی که از ترکیب آن با اکسیژن آب حاصل می شود ■ ۹-فلزی مرکب از آهن و زغال-گوجه فرنگی له شده-علف خشک-مثل وهمتا ■ ۱۰-حرارت-ترازوی بزرگ-دومین حرف یونانی ■ ۱۱-شک-از نشانه‌های نوشتاری به شکل کمان-نوعی فرش ■ ۱۲-روی و رخساره-حزن و اندوه-از مقیاس های وزن در قدیم-انبازی ■ ۱۳-وسیله-آواره-هرچیز روان ■ ۱۴-نوعی غسل - پایین لباس-محل ■ ۱۵-از غذاهای مشهور ایرانی که از راسته گوسفند یا فیله گوساله تهیه می شود-دریل

از بالا به پایین

■ ۱-سناریو-هرچیز خوف‌انگیز ■ ۲-ناشنوا-کشتزار هندوانه-پیک و قاصد-پروردگار ■ ۳-دیرک خیمه-از حروف انگلیسی-پدر ترکی ■ ۴-یک بیستم ریال در عصر قاجار-آمدوشد-کاشف امریکا ■ ۵-استوار و محکم-هشتم-انداختن ■ ۶-خوراکی لرزان-شلوار جین-نزدیکی-خوب ■ ۷-صدمه و آسیب-رودی که به دریای خزر می‌ریزد-دابستی چوبی یا آهنی به شکل مثلث که زیر سقف قرار می دهند-اندازه ومناسب ■ ۸-ظرفی برای خنک یا گرم نگه داشتن آب-کنایه از فرد شوخ طبع ■ ۹-از بانک های ایرانی-فلز مایع-بدبو و گندیده-بیماری ■ ۱۰-شاد نشده-نصفه-نخستین عدد-پرنده سیاه خوش آواز ■ ۱۱-کرم شب تاب-رکاب-علم مواد ■ ۱۲-خوشگل-سوغات کرمان-سنگین ■ ۱۳-سیلاب-درون هرچیزی-ذرت بوداده ■ ۱۴-ضمیر دور-کاغذ بانکی-علم وراثت-هواپیمای سریع ■ ۱۵-وحدت ویکتایی-زندان

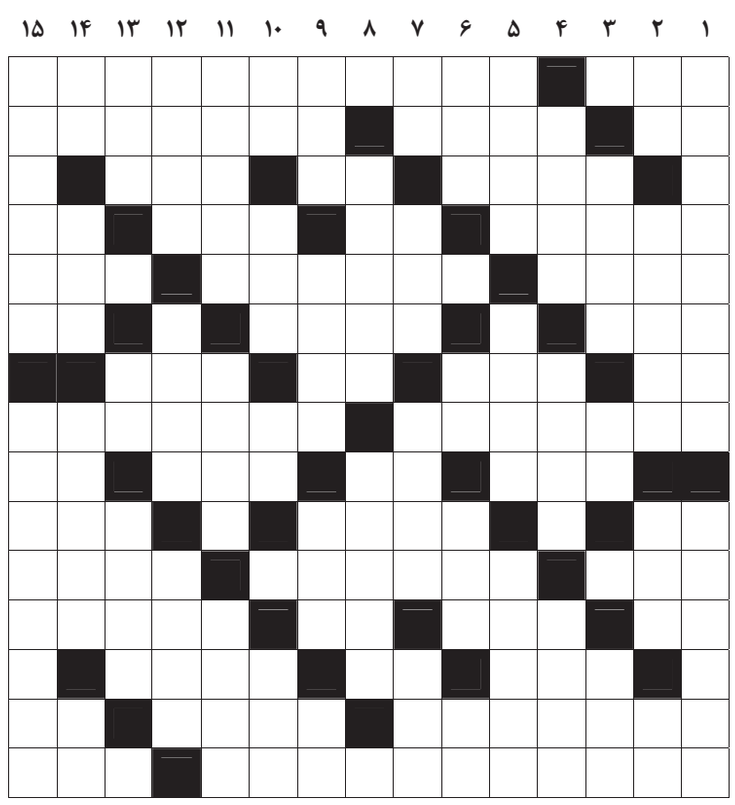

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳		۵	۱		۸	۷	
۱				۷		۹		
۷			۸	۴				
		۴					۳	
		۶					۱	۲
		۸	۷					
				۶	۵			۹
	۹		۳				۲	۴
	۵				۲			

۸	۶	۱	۹	۵	۹	۴	۷	۳
۹	۹	۷	۸	۳	۴	۱	۵	۶
۵	۳	۴	۷	۶	۱	۸	۹	۲
۷	۵	۶	۹	۹	۸	۳	۱	۴
۹	۱	۹	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۴	۸	۳	۱	۷	۶	۹	۹	۵
۱	۷	۷	۶	۸	۹	۵	۳	۹
۶	۹	۵	۸	۱	۷	۷	۴	۹
۳	۴	۸	۵	۹	۳	۹	۶	۱

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۴۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ل	و	ن	د	■	ن	س	ت	ر	ن	■	پ	ک	ک
۲	ک	ت	ی	ب	ه	ب	ی	س	ت	و	ن	■	چ	ی	م
۳	ل	ه	■	ر	ا	ی	و	■	ا	ب	ه	ت	■	ر	ا
۴	■	■	ا	د	ن	■	س	ن	ن	■	ا	د	م	ن	ن
۵	ا	ف	ق	■	ه	ر	م	ا	س	■	ا	ی	ا	ر	ه
۶	ف	ر	د	ی	■	ه	ت	ک	■	د	ل	ب	ن	د	■
۷	ن	ی	س	ا	ن	■	ا	ن	گ	ا	ر	■	ه	و	ا
۸	د	د	■	م	ه	ر	ه	■	و	ی	ز	ه	■	د	س
۹	ی	و	ز	■	ا	و	ل	ا	د	■	ی	ا	و	ر	ی
۱۰	ن	م	ا	ی	ش	■	س	ا	د	■	ت	ر	ن	ی	ا
۱۱	چ	م	ا	د	ی	■	ت	ر	ل	ا	ن	■	ن	ا	ب
۱۲	ی	ش	م	ی	■	ت	ل	ا	■	د	ا	ل	ی	■	■
۱۳	ح	ی	■	ب	ا	ی	ن	■	م	ا	خ	ذ	■	ف	ک
۱۴	و	ر	س	■	پ	پ	گ	و	ا	ر	د	ی	و	ل	ا
۱۵	ن	ی	م	■	ه	ا	ر	و	ن	■	ا	ذ	و	ق	ه